

جلسه‌ی ۵۰ تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

حجت‌الاسلام و المسلمین قاسمیان - ۵شنبه ۱۹ اسفند ۹۵

فهرست مطالب

۳	*بخش اول - گزارش کوتاه.....
۴	* بخش دوم - مباحث تفسیری
۴	۱-زنده کردن قرآن خواندن در خانواده
۴	۱-۱-توصیه جدی به تلاوت قرآن و عبادات در محیط خانه.....
۵	۱-۲-اثر تربیتی تلاوت قرآن
۵	۱-۳-بزرگان و تلاوت قرآن
۵	۲- بحث اصلی
۶	۲-۱-خارج کردن ماجرای آیه از حالت داستان‌واره‌ای
۶	۲-۲-بعثت با واسطه، بعثتی که اگر در نظام طولی باشد، به خدا نسبت داده می‌شود
۶	۲-۲-۱-شاهد مثال برای نسبت دادن‌های باواسطه: قتل با واسطه
۷	۲-۲-۲-سناریوی قرآن راجع به ولایت فقیه
۸	۲-۳-حزب؛ تکثر در قرآن
۹	۲-۴-تفاوت میان دین و شریعت
۹	۲-۴-۱-تصدیق شرایع دیگر از جانب شریعت اسلام به معنی تصدیق شاهراه اصلی «دین» است
۹	۲-۴-۲-مسلمان بودن انبیاء، یعنی مسلمان به «دین اسلام» نه «شریعت اسلام»
۱۰	۲-۴-۳-خسران برای کسانی است که «دین» الهی را نمی‌پذیرند
۱۰	۲-۴-۴-تفاوت نگاه فقهی و کلامی به تعیین مصداق «مسلمان»
۱۱	۲-۴-۵-مایه‌ی «دین» در همه‌ی انسان‌ها وجود دارد
۱۱	۲-۴-۵-۱-دین قیم و فطرت
۱۳	۲-۴-۶-برگشت به دین با برگشت به فطرت

۲-۵- تتمه ۱۴

۳- یک لقمه بحث سیاسی ۱۴

آیه‌ی اصلی: آیات ۶۰ و ۶۲ بقره

سایر آیات: ۱۶۰ اعراف، ۱۲ و ۴۴ و ۴۸ مائده، ۴۳ روم

موضوعات اصلی: : دین، شریعت، تکثر، حزب

موضوعات فرعی: تلاوت قرآن، ولایت فقیه، فطرت

*بخش اول - گزارش کوتاه

جلسه‌ی این هفته، به عنوان آخرین جلسه‌ی سال ۱۳۹۵، به مدت حدوداً ۱ ساعت و ۳۰ دقیقه در محل مسجد امام رضا (علیه السلام) با محوریت آیه‌ی ۶۰ و ۶۲ (وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ...، إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ...) برگزار شد.

در ابتدا با توجه به روایت «نُورُوا بُيُوتَكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ...»، نکاتی پیرامون زنده کردن قرآن و عبادات در محیط خانواده و اثر تربیتی آن بیان شد.

سپس وارد بحث اصلی که بررسی آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره بود، شدند. در ابتدا بیان کردند که این آیه را باید از حالت داستان‌واره‌ای خارج کرد.

پس از آن با تکیه به این دو فقره از آیات (۱۶۰ اعراف) وَقَطَعْنَا... و (۱۲ مائده) ... وَبَعَثْنَا...، بحث بعثت با واسطه آغاز شد. گفته شد که همانطور که در قرآن به کسی که با واسطه قتل انجام داده باشد، نسبت قتل زده می‌شود، بعثت هم می‌تواند با واسطه باشد. یعنی نقیای دوازده‌گانه ممکن است که توسط حضرت موسی (علیه السلام) یا تنها تحت مکانیزمی که مورد قبول ایشان بوده است، انتخاب شوند، اما این انتخاب در نظام طولی به خدا نسبت داده شده است. سپس با توجه به آیه‌ی (۴۴ مائده) إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ... سناریوی قرآن راجع به «ولایت فقیه» طرح شد. از جریان بعثت با واسطه استفاده شد و بیان گردید که می‌توان «ولایت فقیه» را از جهت نظام طولی، به خدا نسبت داد.

بعد از اینکه نشان داده شد که ولایت فقیه مورد تأیید خداست، بحث به صورت خیلی کوتاه وارد جریان حزب شد. و بیان گردید که مسئله‌ی اصلی در آن، وحدت در جریان ولایت است. از همین‌رو با توجه به آیه‌ی (۶۲ بقره) إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ... بحث تکثرگرایی در قرآن مطرح شد. و از دل این بحث، بحث «دین» و «شریعت» کلید خورد.

در این زمینه ابتدا، تفاوت دین و شریعت بیان گردید. دین شاهره اصلی است و همه‌ی شرایع از آن سرچشمه می‌گیرند که اسم آن هم «اسلام» است. و منظور از تصدیق شرایع دیگر توسط پیامبر اسلام، تصدیق همین شاهره اصلی است؛ هرچند «شریعت اسلام» یک هیمنه‌ای بر دیگر شرایع دارد. در همین میان بیان شد که منظور مسلمان بودن انبیاء، ایمان به همان شاهره است. البته این نکته هم بیان شد که ممکن است در نگاه فقهی، شخصی نجس باشد اما در نگاه کلامی در او مایه‌هایی از توحید وجود داشته باشد.

سپس با توجه به (۳۰ روم) فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا... بیان شد که مایه‌ی «دین» در همه‌ی انسان‌ها به صورت «فطرت» وجود دارد. و از همین‌جا، بیانات وارد بحث فطرت و ارتباطش با دین شد. اهمیت زنده نگه‌داشتن فطرت بررسی شد و بهترین حافظ برای فطرت، شریعت معرفی گردید. برگشت به دین هم، با برگشت به فطرت امکان‌پذیر دانسته شد.

در نهایت هم مباحثی سیاسی (و البته اعتقادی) راجع به مسایل روز طرح شد.

* بخش دوم - مباحث تفسیری

این جلسه آخرین جلسه‌ی سال جاری است. از آن جهت که کلاس قرآن هست، در ابتدای جلسه تذکری قرآنی برطبق روایت عرض می‌کنم.

۱- زنده کردن قرآن خواندن در خانواده

۱-۱- توصیه جدی به تلاوت قرآن و عبادات در محیط خانه

در روایت کافی شریف اینطور دارد که «قال النبی (ص): نَوْرُوا بُیُوتَكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ...» خانه‌های خودتان را با تلاوت قرآن نورانی کنید. تا اینجای روایت را احتمالاً شنیده باشید. اما ادامه‌ی روایت که به نظر می‌آید شنیده نشده باشد، این است «... و لا تَتَّخِذُوا قُبُورًا» و خانه‌هایتان را شبیه قبر نکنید؛ شبیه سرای مردگان نکنید. امروزه خانه‌ها اینطور شده است که صبح از خانه بیرون می‌روند سرکار، شب به منزل آمده و غذایی می‌خورند و می‌خوانند؛ نماز و دعا و هیئت جای دیگر است. خانه شبیه به یک خوابگاه است. امروزه تمام روضه‌ها و قرآن‌خواندن‌ها سرکار انجام می‌شود. حتی خواندن همان یک صفحه قرآن هم در مسجد انجام می‌دهیم. «... کما فعلت الیهود و النصارى...» آنچنان که یهود و نصاری کردند، «...طوفی الکنائس و البیع و عطّلوا بیوتهم...» آنها نمازها و عباداتشان را همه در مساجد و کلیساهایشان بردند و خانه‌هایشان را تعطیل کردند، خانه‌هایشان محل عبادت و خواندن قرآن نبود. «...فانّ البیت اذا کثر فیه تلاوت القرآن کثر خیره و التسع اهله و اضاء لاهل السماء» خانه‌ای که در آن قرآن تلاوت می‌شود سه ویژگی پیدا می‌کند: یک اینکه خیر در این خانه بالا می‌رود، دوم اینکه اهل این خانواده مُتَّسِع می‌شوند، زیاد می‌شوند و برکت در این خانه بالا می‌رود، و سوم اینکه برای آسمانیان چنان می‌درخشند که ستارگان برای زمینیان. وقتی در شب شما آسمان را نگاه می‌کنید، قسمت‌های سیاه آسمان به چشمتان نمی‌آید، بلکه خود ستاره‌ها به چشم می‌آیند. برای اهل آسمان هم، زمینیان اینچنین می‌درخشند و به چشم می‌آیند و مورد دعای خیر آنها قرار می‌گیرند.

امام علی (علیه‌السلام) می‌فرمایند: و انّ البیت الذی لا یقرأ فیه القرآن و لا یذکر الله عزّوجلّ فیه... و خانه‌ای که قرآن در آن خوانده نمی‌شود و خداوند عزّوجلّ در آن یاد نمی‌شود، سه اتفاق برای آن می‌افتد... ثقل برکته... برکتش کم می‌شود... و تجهره الملائکه... و ملائکه آن خانه را ترک می‌کنند. ملائکه‌ای که (۶۱ انعام)... و يُرْسِلُ عَلَیْكُمْ حَفَظَةً... محافظ انسان هستند در بلیات زمینی و آسمانی، خانه را ترک می‌کنند... و تحضره الشیاطین. و شیاطین در آن حاضر می‌شوند. خانه پر از شیطان می‌شود. از همان شیاطین جن. اگر ما آیه‌ی (۶۴ اسراء)... وَشَارِکُهُمْ فِی الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ... را قبول داریم، این را هم قبول کنیم که حضور شیاطین در منزل زیاد می‌شود. این‌ها موجب انحراف خود انسان و مهمتر از آن انحراف بچه‌ها می‌شود. توصیه‌ی بنده این است که خانه را برای انجام اعمال عبادی دست کم نگیرید.

[حدود دقیقه‌ی ۵] مساجد و حسینیه‌ها سر جای خودش درست است؛ یعنی کسی نمی‌خواهد بگوید این مکان‌ها را خالی کنید. اما همانطور که در سیره‌ی پیغمبر اکرم (ص) هست که ایشان مستحباتشان حتی نمازهای مستحبی‌شان را در خانه انجام می‌دادند و بسیاری از برنامه‌های عبادی‌شان در خانه بوده است، باید توجه به انجام این امور در خانه هم داشت.

[حدود دقیقه‌ی ۱۰] آقای بهجت می‌گفتند که خواندن حدیث کساء معجزه می‌کند؛ پنج تن آل عبا حاضر می‌شوند، به عبارتی نورانیت‌شان حاضر می‌شود در منزل. قرآن خواندن شب‌هنگام و روزهنگام، خوب است. بگذارید بچه‌ها قرآن خواندن شما را بشنوند. همه‌ی این چیزها را به محل کار و مساجد و حسینیه‌ها نبرید. مثل یهود و نصارا عمل نکنید؛ که دقیقاً ما مثل یهود و نصارا عمل می‌کنیم. درست است که ما مساجدی داریم که به عنوان محل عبادات تعریف شده‌اند ولی حالا اینکه حسینیه و مهدیه و ... اضافه شود و همه‌ی عبادات به آنجا منتقل شود، درست نیست. حتی در سرای محله هم محل برگزاری زیارت عاشورا شده‌است. البته جمع هم خوب است اما کارهای فردی داخل خانواده جایگاه فوق‌العاده‌ای دارد.

۱-۲- اثر تربیتی تلاوت قرآن

[حدود دقیقه‌ی ۶] این نکته را کسانی که دنبال بحث تربیت فرزند هستند دقیق‌تر دقت نمایند؛ شهید مطهری می‌گویند که اولین و شاید مهمترین استاد من پدرم بود؛ وقتی شب‌هنگام چشمانم را باز می‌کردم، می‌دیدم پدرم مشغول مناجات یا مشغول تلاوت قرآن است. آن صوت تلاوت قرآن ایشان در گوش من هنوز هست و آن بود که خیلی تربیت می‌کرد.

۱-۳- بزرگان و تلاوت قرآن

سخنان اینچنینی که وقت نداریم و ... هم، حرف‌های درستی نیست. وقت برای همه چیز از سریال و فوتبال و تلگرام همه چیز هست اما وقت برای دعا و مناجات و ... نیست؟! حضرت رضا(علیه‌السلام) می‌فرمودند، من هر سه روز یک ختم قرآن می‌کنم، تازه برای اینکه قرآن را با دقت می‌خواندند، یعنی اگر تندتر می‌خواندند، سریع‌تر هم تمام می‌کردند. خواجه‌نصیر که به او استادالبشر می‌گفتند، کار نجوم، فلسفی، فقهی، دیوانی و ... می‌کرده است، خودش در کتابش می‌گوید که من روزی پانزده جزء قرآن می‌خوانم. ما امام را در هشتاد تا نود سالگی دیده‌ایم. طبیعتاً انسان در این سن و سال، از نظر قوای بدنی از حال افتاده است اما امام در این حال، رهبر کشور است و باید فتنه‌ها را جمع کند، مسئولین بروند و بیایند و ... با همه‌ی این احوال ایشان در غیر ماه مبارک رمضان روزانه دو جزء و در ماه مبارک رمضان روزانه هفت جزء قرآن تلاوت می‌کردند. سیره‌ی فردی مقام معظم رهبری (از قول آقا زاده‌شان) این است که در تابستان دو ساعت مانده به اذان بیدار می‌شوند و یک جزء قرآن‌شان را می‌خوانند و نماز شب و گریه و بعد نماز صبح دارند، بعد همانطور که راه می‌روند که قبایشان را بپوشند در همان حال مقداری از قرآن را که حفظ هستند، مرتب می‌خوانند.

بالاخره بزرگان ما اینها هستند. چه در کار، چه در دغدغه، فاصله‌ی ما با آقا زیاد است. با این حال یک همچین حالتی هست. حتی یک بار از ایشان پرسیدند که چرا نمازهایتان را عمومی نمی‌خوانید گفتند که من یک مأموم راتب دارم. منظور همسرشان بود. مُصِر بودند پیش خانواده باشند، نماز بخوانند. یک چنین صورتی از زندگی.

همانقدر که می‌شود در خانه انجام داد باید تلاش کرد. در تهران واقعاً ظهرها نمی‌توان به خانه آمد اما در شهرستان‌ها می‌شود. در همان مقداری که پیش خانه و خانواده هستیم می‌شود قرآن را جدی‌تر برگزار کرد و خواند.

۲- بحث اصلی

(۶۰ بقره) وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كَلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.

۲-۱- خارج کردن ماجرای آیه از حالت داستان‌واره‌ای

[حدود دقیقه‌ی ۱۸] در جلسات گذشته هم بیان کردیم که این ماجرا را باید از حالت ساده‌ای که بیان «داستان‌واره‌ای» است، خارج کرد. «داستان‌واره‌ای» آن اینطور است که بنی‌اسرائیل تشنه شدند و درخواست آب کردند و بعد یک چنین وضعیتی پیش آمده که دوازده چشمه جوشید و بنی‌اسرائیل به این نحو از آن استفاده کردند. تفاسیر به سمت چنین نگاهی رفتند. گویا دوازده شیر وضوخانه وجود دارد و برای اینکه از آن راحت‌تر استفاده شود، به دوازده شعبه تبدیل شد. بیان شد که این نگاه با آن نگاهی که در جلسات گذشته عرض شد خیلی فاصله دارد. در جلسات گذشته این‌طور بیان شد که این دوازده چشمه را دوازده قوم و امت استفاده می‌کنند و هر امتی از یکی. مشخص است که نه موسی (علیه‌السلام) و نه قوم او، دوازده چشمه نخواستند؛ آنها تنها استسقا کردند ولی ظاهراً در این اقوام قابلیت وجود آمده بود که دوازده چشمه جاری شد و بر هر چشمه‌ای از اینها هم نقیب و امام بود. (۱۶۰ اعراف) وَقَطَعْنَا لَهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أُسْبَاطًا أُمَّامًا... آنان را به دوازده سبط و دوازده گروه تقسیم کردیم. دقت کنید که این کار را خدا به خودش نسبت می‌دهد: قَطَعْنَا. (۱۲ مائده) ... وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا... ما مبعوث کردیم دوازده نقیب و دوازده امام و دوازده رئیس را. به بعثت ما مبعوث شدند.

۲-۲- بعثت با واسطه، بعثتی که اگر در نظام طولی باشد، به خدا نسبت داده می‌شود

[حدود دقیقه‌ی ۲۱] شاید این بعید باشد که وقتی می‌گویند دوازده نقیب را ما مبعوث کردیم به این معناست که از طرف الهی معرفی شده باشد. خیلی اوقات اینها بعثت‌های با واسطه است.

بسیاری از مفاهیمی که در قرآن نسبت داده می‌شود، اگر در جریان نظام طولی باشد، خدا این را به گروه‌های بالاتر و حتی خودش هم نسبت می‌دهد. این‌جا هم شاید بر طبق قواعد درستی که حضرت موسی (علیه‌السلام) تأمین کرده است، این نقبا انتخاب شدند و دوازده نقیب ایجاد شده باشد. یعنی دوازده رئیس قبیله‌ای که حضرت موسی (علیه‌السلام) انتخاب کرده است. منتهای مراتب حضرت موسی (علیه‌السلام) دوازده نفر را انتخاب می‌کند، اما خدا می‌گوید ما انتخاب کردیم. در یک نظام طولی این امکان هست.

۲-۲-۱- شاهد مثال برای نسبت دادن‌های با واسطه: قتل با واسطه

[حدود دقیقه‌ی ۲۲] کما اینکه در بحث قتل انبیاء اینطور می‌فرماید (۶۱ بقره) ...ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ... اینها کشتار انبیاء کردند به ناحق. کشتار انبیاء کردن لزوماً به این معنا نیست که انبیاء را کشته باشند، ممکن است قتل با واسطه کردند. کما اینکه روایت همین را می‌گوید. در ذیل همین آیه روایتی اینچنین هست: عن أبي عبد الله (ع) - و تلا هذه الآية - «ذلک بأنهم كانوا يكفرون بآيات الله و يقتلون النبيين بغير الحق ذلک بما عصوا و كانوا يعبدون» قال... از امام صادق (ع) روایت شده است که در پی تلاوت آیه فوق، فرمودند: ...و الله ما قتلوهم

بایدیم و لاضر بهم باسیافهم... به خدا سوگند! بنی اسرائیل، پیامبران خود را با دستان خود نکشتند و آنان را با شمشیرهای خود به قتل نرساندند... و لکنهم سمعوا أحادیثهم فاذا عوها... آنها احادیث و گفتگوهای رازآلود پیامبران را می شنیدند و فاش می کردند. [حدود دقیقه ۲۳] معلوم است که انبیاء همواره دنبال یک سیستم‌های حاکمیتی‌ای هستند که در این سیستم‌ها احتیاج به نیروهای بخصوصی هست که به صورت دولت‌های در سایه شروع می کنند به فعالیت‌های مخفی. همه‌ی بازی‌های انبیاء رو نیست. به هر جهت اصحابی دارند، کارهایی دارند، حواریونی دارند که بتوانند کارهای زیرزمینی‌شان را انجام دهند. و اصلاً ماجرای قتل انبیاء به خاطر همین انجام می شده است. وگرنه معارف الهی را گفتن و منبر رفتن که کسی را آزار نمی دهد. لابد اقداماتی می کردند و حرف‌هایی پشت درهای بسته می زدند که به حاکمیت‌ها برمی خورده است. انبیاء کبریت بی خطر نبودند. انبیاء همواره اگر هم مأمور به تشکیل حکومت نبودند، مأمور به مقابله با یک سری حکومت‌ها بودند. مأمور مقابله با ظلم بودند. طبیعتاً برای این مقابله با ظلم، تشکیلات درست می کردند. این تشکیلات، این حرف‌ها، این کارهای پشت درهای بسته را، عده‌ای لو می دادند. این‌ها لو می دادند.^۱ ... فاخذوا علیها... انبیاء را به خاطر این دستگیر می کردند... فقتلوا... آن وقت انبیاء کشته می شدند. دشمنان انبیاء آنها را می کشتند منتها این قتل به یهودی‌ها نسبت داده شده است به این دلیل که اسرار انبیاء را فاش می کردند.

پس وقتی اینطور می فرماید (۱۲ مائده) وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا... ما مبعوث کردیم دوازده رئیس را، حتی ممکن است موسی (علیه السلام) مبعوث کرده باشد یا اصلاً در یک مکانیزمی، این قبایل و أمم برای خودشان رئیس تعیین کرده باشند و موسی (علیه السلام) این را تضمین یا تنفیذ کرده باشد و آن وقت این مبعوث شدن به خدا نسبت داده می شود. چراکه در مسیر جریان توحید قرار گرفته است.

۲-۲-۲- سناریوی قرآن راجع به ولایت فقیه

[حدود دقیقه ۲۸] اگر امام می گوید «ولایت فقیه یک ولایت الهی است» و این حرف اعتقاد ماست، نه اینکه خدا یا امام زمان شخصی را نسب کرده‌اند. مهم این است که ساختار طوری چیده شده باشد که مورد پذیرش خدا باشد.

این آیه، یکی از دلایل قرآنی بحث ولایت فقیه است. (۴۴ مائده) إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ... ما تورات را نازل کردیم که در آن نور و هدایت است... يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا... نبیون که دین اسلام داشتند با این تورات حکم و حاکمیت می کردند... لِلَّذِينَ هَادُوا... برای کسانی که یهودی بودند... وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ... و دانشمندان یهودی و مسیحی هم به آن چیزی که از کتاب خدا حفظ داشتند (یعنی بواسطه‌ی حفظ کتاب خدا و آیات الهی، حاکمیت می کردند) که خود نبیون هم این کار را (حکم دادن و ایجاد حکومت) می کردند. بعد از نبیون که نمی شود گفت هیچ کس این کار را نکند.

۱. [حدود دقیقه ۲۶] اصلاً یکی از جهاتی که یک فقیه در کارش به شدت باید مورد توجه قرار دهد حتی در زمینه‌ی احکام، بحث «تقیه» است و به اصطلاح «نگاه جهتی». گاهی مرتب از امام یک سؤال را می پرسیدند، ایشان به هرکسی یک جوابی می داده است. به خاطر اینکه روی امام حساس نشوند. شخصی به امام صادق (علیه السلام) می گوید من شاهد بودم که شما به سه نفر سه جواب متفاوت برای یک سوال دادید. فرمودند «ان الذی فرق بینکم هو راعیکم»، کسی که بین شما تفرقه می اندازد خود من هستم. من نمی گذارم که شما در یک نقطه مجتمع شوید که آن وقت دشمنان شما را در یک نقطه گیر بیندازند. یک همچین حرکت‌های تقیه‌ای در کار انبیاء و ائمه بخصوص در زمان بنی العباس بوده است. چراکه بنی العباس بسیار پیچیده کار می کردند.

اگر حکومت و اجرای احکام حاکمیتی مهم است، وقتی نبیون نباشند چه کسی این کار را بکند؟ در زمان فترت عیسی (علیه السلام) تا وجود پیغمبر که نبیون نبودند که قرآن می فرماید (۱۹ مائده)... عَلَي فِتْرَةٍ مِّنَ الرَّسُلِ.. آمد و دیگر رسولی نداشتیم، در این وضعیت چه سیستمی دیده شده است؟ ولایت کلاً نباشد و حاکمیت نداشته باشیم؟ یا برای این شرایط کلاً چیزی دیده نشده است؟

[حدود دقیقه‌ی ۳۱] پاسخ این است که همین کسانی که تالی‌ت‌لو انبیاء هستند، صدقین که جزو تالی‌ت‌لوه‌ای انبیاء هستند که وقتی می‌گوییم (۶ حمد) أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. (۷ حمد) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ... بعد در جای دیگر می‌فرماید (۶۹ نساء)... فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ... یک گروه از این تالی‌ت‌لوه‌ا با واسطه‌ی حفظ کتاب خدا، همان جریان حاکمیت را راه بیندازد. این سناریوی بحث ولایت فقیه است که در قرآن موج می‌زند. شیعه هم با همین شناخته شده است.

اساساً هیچ قوم و ملتی هم نمی‌شود که ولایت نداشته باشد. اگر ولایت نداشته باشد که حاکمیت ندارد. منتها آنها ولایتشان الهی نیست ولی ولایت ما الهی است. ولایت ما الهی است و خدا می‌تواند بگوید «وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ سَيِّدًا عَلَي خَاَمْنَه‌ای» هیچ ایرادی هم ندارد. این بعثت، بعثت با واسطه است. قبلاً نشان دادیم که قتل با واسطه چطور اتفاق می‌افتد. آنجا هم بعثت با واسطه است. بدون هیچ حرف سنگینی. مبعوث شدن یک انسان در همین ساختارهای طولی می‌تواند انجام شود و در نظام طولی می‌توان این نسبت را به بالای داد.

۳-۲- حزب؛ تکرر در قرآن

اینها را گفتیم که نشان دهم که ولایت فقیه مورد تأیید خداست. از همین جا این بود که وارد جریان حزب شدیم.

[حدود دقیقه‌ی ۳۴] گفتیم که اقتضای حزب شدن در داخل نظام اسلامی، به جریان ولایت برمی‌گردد و مسئله‌ی آن، وحدت در جریان ولایت است. این برمی‌گردد به یک بحث ریشه‌ای‌تر که پایه‌هایش را الان می‌گذاریم و نتیجه‌اش را در آیه‌ی ۶۲ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره می‌گیریم. آیه‌ی ۶۲، بحث‌های تکررگرایانه‌ای دارد. این آیات، آیات پولورالیستی قرآن است. چنین آیاتی را در سوره‌ی مبارکه‌ی مائده هم داریم. این آیات، به هر جهت یک تکرری را نشان می‌دهد. نشان می‌دهد که وضعیت یک یهودی یا مسیحی در زمان خود پیغمبر اسلام چگونه است: (۶۲ بقره) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.^۲ ظاهراً نشان می‌دهد که اینها اگر عمل صالحی انجام دهند و ایمان به خدا داشته باشند، فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ اند. نه اینکه منظور یهودیان زمان حضرت موسی (علیه السلام) یا مسیحیان زمان حضرت عیسی (علیه السلام) باشد. این نگاه خیلی خلاف آیه است.

۲. (بقره ۶۲)- بدرستی کسانی که مؤمنند و کسانی که یهودی و نصرانی و صابئی هستند هر کدام بخدا و دنیای دیگر معتقد باشند و کارهای شایسته کنند پاداش آنها پیش پروردگارشان است نه بیمی دارند و نه غمگین شوند.

می‌توان این حرف را به صورت یک سؤال اجتماعی طرح کرد: کسانی از مسیحی‌ها که ولایت الهیه را قبول کردند و در جریان جنگ هشت ساله شهید شدند، چه شدند؟ شهید شدند؟ نشدند؟ این یک سؤالی است که ریشه‌اش به یک بحث دیگر برمی‌گردد که مقدمات آن بیان می‌شود و در جلسات آینده نتایج آن را می‌گیریم:

۴-۲- تفاوت میان دین و شریعت

[حدود دقیقه‌ی ۳۶] قرآن یک اصطلاحی دارد و یک اصطلاحی ما داریم که این دو اصطلاح با همدیگر خلط می‌شود: اصطلاح «اسلام». این خلط موجب یک کج‌فهمی‌ای شده است. (۱۹ آل عمران) إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ... در قرآن چیزی هست به نام «دین» که آن فقط «اسلام» است. «دین» شاهراهی است که فقط اسمش «اسلام» است و از این جهت همه‌ی انبیاء مسلمانند. «دین» یا همان «اسلام» در واقع، خطوط کلی اعتقادات، خطوط کلی اخلاق، خطوط کلی احکام است. همه‌ی آن چیزی که در اخلاق، اعتقادات و احکام هست، میان همه‌ی شرایع دینی مشترک است. تمام ادیان (به تعبیر نادرست، تعبیر صحیح آن شرایع است) الهی، این خطوط کلی را دارند. مثلاً همه چیز به نام پرستش دارند. حالا این پرستش به چه قاعده‌ای انجام شود؟ در شرایع مختلف فرق می‌کند. تمام مسایل دینی را همه‌ی ادیان دارند. در اخلاق و اعتقادات هم، همین‌طور است.

۲-۴-۱- تصدیق شرایع دیگر از جانب شریعت اسلام به معنی تصدیق شاهراه اصلی «دین» است

در جلسه‌ی گذشته و در آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی مبارکه‌ی مائده نشان دادیم که البته شریعت پیغمبر، یک شریعت برتر است. (۴۸ مائده) وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ... هم مصدق است و هم مهیمن است. بعد از اینکه شرایع قبلی را تصدیق می‌کند، می‌فرماید شریعت پیغمبر خاتم یک هیمنه‌ای بر دیگر شرایع دارد. این تصدیق، یعنی خطوط کلی شرایع قبلی را تصدیق می‌کند نه ریز شریعت آن‌ها را. چراکه اگر ریز شریعت را تصدیق بکند در این صورت باید همان شریعت را خودش هم عملی کند؛ حال آنکه این یک شریعت جدید است. همچنین اینکه تصدیق می‌کند به این معنا نیست که آنها خودشان چنین شریعتی را داشتند. تصدیق کردن به این معناست که همه‌ی شریعت‌ها در یک سلسله می‌آیند و جریان کلی حاکم بر شرایع را تصدیق می‌کنند و البته شریعت اسلام یک هیمنه و اشرافی بر همه‌ی اینها دارد. (این بحث، بحث به شدت مهم قرآنی است و به شدت نظام‌ساز است و حتی آثار تربیتی-اخلاقی-اجتماعی دارد.)

۲-۴-۲- مسلمان بودن انبیاء، یعنی مسلمان به «دین اسلام» نه «شریعت اسلام»

[حدود دقیقه‌ی ۴۱] پس مشخص شد که اسم «دین»، فقط «اسلام» است یعنی اسم همین شاهراه، «اسلام» است. برای همین است که پیغمبر خدا وقتی می‌خواهد بگوید من اولین مؤمن به «دین» و شاهراه اصلی هستم، این‌طور می‌فرماید: (۱۶۳ انعام)... وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ... این کلام نه به این معناست که اولین مسلمان در شریعت اسلام هستم، اینکه مشخص است، هر پیغمبری در دین خودش اولین است. بلکه یعنی من در این جریان «دین» به لحاظ رتبی اول هستم و از همه بالاتر هستم.

[حدود دقیقه‌ی ۴۲] اینها مفاهیم به شدت به هم گره خورده‌اند؛ مثل زنجیر می‌ماند. وقتی بعضی از کلیدواژه‌ها را می‌گیرید، کلیدواژه‌های دیگر همراهش می‌آید و باید روی آنها هم کار بکنید. مثلاً در آیه‌ی زیر، واژه‌های دین، اسلام، صراط مستقیم گره خورده است. صراط جمع ندارد، دین هم جمع ندارد در قرآن. چراکه تنها یکی است. آنچه جمع دارد، سبیل است که می‌شود سُبُل. (۱۶۱ انعام) قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ... خدا مرا هدایت کرده به صراط مستقیم، این صراط مستقیم چیست؟ می‌فرماید... دِينًا قِيمًا... یک دین قائم سرپایی است که... مَلَّةً إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا... روش ابراهیم حنیف (به سمت وسط) است.^۳ ... وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. (۱۶۲ انعام) قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. بگو به درستی که نماز و عبادت و زندگی و مرگ من از آن پروردگار جهانیان است. ... لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ. شریکی ندارد و من بدین کار مأمورم و من اولین مسلمانانم. این اولین مسلمان بودن یعنی اول رُتبی در این مسیر هستم. یا اگر درباره‌ی حضرت ابراهیم (علیه السلام) آمده است که (۶۷ آل عمران)... حَنِيفًا مُسْلِمًا... است نه به این معنا که مسلمان در شریعت اسلام است، بلکه «دین اسلام» را دارد.

۲-۴-۳ - خسران برای کسانی است که «دین» الهی را نمی‌پذیرند

[حدود دقیقه‌ی ۴۷] تا اینجا که این معانی در بستر قرآن مشخص شد، آن وقت است که این آیات معنی خودش را نشان می‌دهد: (۸۴ آل عمران) قُلْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا... بگو ما به خدا و آنچه بر ما نازل کرده ایمان آوردیم... وَمَا أُنزِلَ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيِّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نَفَرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَتَحْنُ لَهُ الْمُسْلِمُونَ. و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل کرده و آنچه برای موسی و عیسی و انبیای بعد از وی از ناحیه پروردگارشان آمده، یکجا ایمان داریم و بین احدی از آنان فرق نمی‌گذاریم و همه‌ی ما مسلمانیم. (۸۵ آل عمران) وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ. و هر کس بخواند غیر از «اسلام» را به عنوان «دین» بپذیرد، از او قبول نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است.

۲-۴-۴ - تفاوت نگاه فقهی و کلامی به تعیین مصداق «مسلمان»

[حدود دقیقه‌ی ۴۹] این مطالب، یک بحث‌های فقهی دارد و یک بحث‌های کلامی. در بحث فقهی ممکن است اگر کسی مشرک باشد، به او بگوییم نجس است.^۴ اما گاهی این امور در مباحث فقهی با مباحث کلامی جدا می‌شوند. در بحث کلامی ممکن است شخص در دین الهی باشد.

بنده به یکی از علمای بودایی در یک مناظره گفتم: «این مجسمه‌ی بودا برای شما چیست؟» گفت: «این برای ما انسان کاملی است که واسطه‌ی فیض است و ما از راه رسیدن به این انسان کامل، می‌خواهیم به خدا برسیم.» دقیقاً همان

۳. [حدود دقیقه‌ی ۴۴] حنیف در مقابل حنیف است. ریشه‌ی حنیف در قرآن اینطور است: الف (۳ مانده)... مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ... متجانف یعنی کسی که از مرکز به سمت بیرون حرکت می‌کند. یعنی گرایش به بیرون دارد. حنیف یعنی کسی که گرایش به وسط دارد. ترجمه‌ی «حق‌گرایانه» برای واژه‌ی حنیف، ترجمه‌ی دقیقی نیست. حنیف یعنی کسی که به سمت وسط گرایش پیدا می‌کند، در متن راه حرکت می‌کند و نه در حواشی راه. ب (۳ مانده)... فَمَنْ أَضْطَرُّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ... کسی که در مخمصه‌ای گیر کرده است، اگر بخواد حرام بخورد، دیگر حرام را مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ نخورد. مثلاً در مخمصه‌ای هست و باید گوشت خوک یا شرابی را بخورد، دیگر با اشتها نخورد. به هر حال به حد ضرورت و با بی‌اشتهایی بخورد.

۴. البته همانطور که نجاست اهل کتاب اختلافی است، نجاست مشرکین هم اختلافی است. یعنی از جهت نجاست ظاهری، اختلاف است.

چیزی که ما می‌گوییم. گفتم: «چنانچه جای این یک انسان کامل دیگری باشد، شما قبول می‌کنید که پیروانتان آن مجسمه را بگذارند و براساس این به آن خدا برسند؟» گفت: «چه کسی مثلاً؟» گفتم: «پیغمبر ما». گفت: «آره». این یک اعتقاد توحیدی است. یعنی ممکن است به جهت فقهی این عالم بودایی نجس باشد منتها به جهت کلامی، اعتقاد توحیدی دارد.

۲-۴-۵- مایه‌ی «دین» در همه‌ی انسان‌ها وجود دارد

از نظر قرآن مایه‌ی «دین» که همان خطوط کلی و شاهراه اصلی است، در همه‌ی انسان‌ها وجود دارد. فقط باید وجود شخص از تعادل خارج نشود تا مایه‌ی خودش را نشان دهد. برای همین است که خدا در قیامت، انسان را بازخواست می‌کند، چون جان‌مایه‌ی اصلی را به او داده است. (۳۰ روم) ^۵ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً... صورتت را به سمت این دین بگردان در حال حنیف (یعنی حرکت در متن جاده). حالا این «دین» چیست؟ می‌فرماید... فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا... این همان فطرتی است که خدا به انسان داده است و انسان مفلور به این فطرت است... لَّا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ... این فطرت هم غیرقابل تغییر است. این برای شرایط و زمان خاصی نیست. خداوند به طور کلی، اینطور آفریده است. ^۶ بعد هم می‌فرماید (۳۰ روم)... ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ... این همان چیزی است که نه تنها «قائم» است، بلکه «قیم» است. «قیم» یعنی چیزی که بقیه‌ی چیزها را هم سرپا نگه می‌دارد. سرپا بودن بقیه‌ی چیزها به سرپا بودن دین است.

از دل این مطالب، بحث‌های مهمی در می‌آید :

۲-۴-۵-۱- دین قیم و فطرت

[حدود دقیقه‌ی ۵۸] خطوط کلی احکام و اخلاق و اعتقادات را می‌توان تشخیص داد. مثلاً حیا، نوع‌دوستی، شفقت، انفاق و بسیاری از دستورات دین برای این است که فطرت از تعادل خارج نشود. فطرت اگر از تعادل خارج نشده باشد، من حیث لایشعر، خودش خداگراست. فرض کنید شخصی به جهت ذهنی خدا را قبول ندارد. شما می‌خواهید تبلیغ کنید. چه کار می‌کنید؟ شروع می‌کنید نماز و ... را یاد دادن؟ یا سعی می‌کنید امور فطری را در او زنده نگه دارید؟ برای چنین فرضی راه دوم صحیح است. مثلاً به او بگویید غیرت داشته باشد، همین! صداقت، شفقت و ... داشته باشد. به دیگران

۵. این آیه جزو آیات غرر و سه ستاره‌ی قرآن است.

۶. [حدود دقیقه‌ی ۵۴] قرآن کتاب استدلالی نیست، خیلی کم استدلال دارد. چون نمی‌خواهد چیزهایی بگوید که شما قبول کنید. یا اساساً قرآن با مغز شما کار ندارد. با تمام روح و جان و فطرت شما کار دارد. با این همه‌ای که کار دارد، گاهی یک جایی استدلالی هم می‌آورد که (۲۲ انبیاء) لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا... خدا بیشتر توصیف می‌کند در قرآن. از بین این توصیفات، توصیه‌هایی می‌توان درآورد اما اصلاً سطح خدا این نیست که با آدم دهن به دهن شود. از آن بالا توصیف می‌کند که من دنیا را اینچنین آفریدم، اینطوری و اینطوری است شما هم حواست باشه جهنم نری و توصیف می‌کند نه استدلال. چون خدا که خودش می‌داند چه موجودی آفریده است. شما نمی‌توانی با خدا احتجاج کنی. می‌فرماید (۱۰ ابراهیم)... أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... ؟ نمی‌توانی بگویی نه من شک دارم. اگر روز قیامت هم احتجاج کنم، می‌فرماید شما نمی‌توانی در وجود من شک کنی، چون انسان را طوری آفریدم که نمی‌تواند شک کند در وجود من. لذا قرآن را دست‌بالا بخوانید. این نیست که زید و عمری کتاب می‌نویسند و خودشان را به تک و تا می‌اندازند که استدلال کند و قرآن هم دقیقاً همین کار را می‌کند، این‌طور نیست. یک سری توصیف می‌کند، اگر قبول داری که این کتاب، کتاب خداست قبول می‌کنی. توصیف می‌کند که من اینم، دنیا این است، قیامت این است، آدم این است، تو اینی... مدل قرآن اینطور است. برای همین است که بعضی که دنبال استدلال می‌گردند با دیدن قرآن اغناء نمی‌شوند. چون قرآن اساساً چنین کتابی نیست. قرآن کتاب هدایت است نه کتاب فلسفی. با تمام رمز و راز زندگی تو هم کار دارد. برای همین، این مدلی که انسان را آفریده، در قیامت یقه‌ی آدم را می‌گیرد. می‌فرماید من این را آفریدم، من این را با دین و این خطوط کلی آفریدم.

کمک بکند. کاری به مفاهیم دینی‌اش نداشته باشید. اینطور نگوئید که انفاق باید فی سبیل الله باشد. شخصی از دروغ گفتن بدش می‌آید، صداقت دارد ولو اینکه این صداقت را نمی‌خواهد با خدا معامله کند. این صداقت او، فطرت او را زنده نگه می‌دارد. حتی گاهی هم که شخص ریایی کار می‌کند، این کار را هم فطرت می‌گوید بد است. به هر کسی بگوئید در همه‌جای دنیا که فردی می‌خواهد برای نظر دیگران کمک کند، این کار مذموم است. اما فردی روی شفقت و دلسوزی خودش می‌خواهد کمک کند، این صحیح است. این حرف برترین حرف نیست اما حرفی است که فطرت را در تعادل نگه می‌دارد. بعضی می‌گویند وقتی برای تبلیغ به مناطق مثلاً اروپایی می‌رویم، چرا قابلیت اینها زیاد است؟ این بدین دلیل است که شخص، فطرتش در بسیاری از نقاط فطری، از تعادل خارج نشده است. مثلاً خیلی راستگوست، خیلی دلسوز است و ... لذا من حیث لایشعر متدین است (دین به معنایی که گفتیم)، قابلیتش بالاست.

[حدود دقیقه‌ی ۷۳] شخص را تشویق بکنید که شفقت کند، دلسوزی کند، انفاق کند. نه اینکه حتماً انفاق فی سبیل الله بکند، نه. بلکه اصل ماجرا در او زنده باقی بماند. نسبت به نوامیس غیرت داشته باشد. دروغ نگوید و غیبت نکند. اهل سخاوت باشد. شجاعت داشته باشد. روایت در مورد شجاعت چنین داریم که «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ يُحِبُّ الشَّجَاعَةَ وَلَوْ عَلَى قَتْلِ حَيَّةٍ. خدایوند شجاع را دوست دارد ولو به کشتن یک مار.» بزدلی بد است ولو به سوسک. مردی که سوسک نمی‌تواند بگیرد، این کلاً و خارج از هر بحثی بد است. او آدم بزدلی است. شجاعت داشتن پسندیده است ولو اینکه در لبه‌هایی به تهور و کله خری تبدیل می‌شود. گاهی اینها آفاتی دارد. ولی اینکه در اصحاب ائمه یک تیپ آدم‌هایی بودند از همین تیپ‌های فطری. کار را زمین نمی‌گذارند. جزء اصحاب ائمه هم داشتیم مثل کفترها و لات و لوت‌های کنار ائمه. که «مُفَضَّل»ی که در حد مرجع تقلید بوده است با اینها می‌گشته و رفیق این تیپی داشته است. و البته اینها جزو اصحاب و کار راه بینداز امام بوده اند. معلوم است که صراط مستقیم را می‌فهمیدند.

چیزهای دیگر می‌تواند روی این دین قیّم سوار شود. چیزی که در انسان باید در درجه‌ی اول زنده بماند، همین فطرت است.

۲-۴-۵-۱-۱- شرایع بهترین حافظ برای فطرت

[حدود دقیقه‌ی ۶۳] و اساساً نگاه به شریعت، از این زاویه نگاه خوبی است که شریعت برای شما کارها و دستوراتی داده است که فطرت شما محفوظ باقی بماند. مثلاً گفته شما انفاق کنید حتی یک سری انفاق‌های واجب قرار داده است تا این حس رحم به دیگران تقویت شود. یا مثلاً بحث حجاب. مفهومی به نام حیا در کل دنیا مفهوم مثبتی است. همه جا هم می‌پسندند. این مفهوم را چطور می‌شود نگه داشت؟ چه کار بکنیم و چه برنامه‌ای هست که چیزی به نام حیا باقی بماند؟ دین تحت برنامه‌ی حجاب (کاری به اندازه‌اش ندارم، حجابی که اصلش در همه‌ی ادیان هست) مفهوم حیا را حفظ می‌کند.

یا مثلاً بحث پرستش یک چیزی است که در همه‌جای دنیا اپیدمی است و می‌خواهند این حس را ابراز کنند. بهترین فرمت پرستش که نماز خواندن است را برای آن حس آوردند^۷ این نماز آمده است که این روحیه را نگه دارد به بهترین و عالی‌ترین برنامه‌ش.

۲-۴-۵-۱-۲-زنده نگه داشتن فطرت حتی در مشرکان

[حدود دقیقه‌ی ۶۸] این ویژگی‌ها ویژگی‌هایی است که اگر در مشرک باشد مورد پسند است. یک جماعتی از اسرا را آوردند نزد پیامبر. باید آنها را به دلیل اینکه مسلمانان را کشته‌اند، می‌کشتند. جبرئیل نازل شد و گفت ی «کی را نکش». گفتند: «چرا؟» گفت: «او پنج ویژگی دارد که این پنج ویژگی را خدا می‌پسندد؛ یک صداقت، دو سخاوت، سه غیرت به نوامیس، چهار خوش‌اخلاقی، پنج شجاعت.» کسی که این ویژگی‌ها را دارد دیگر مسلمان است. یعنی ببینید که او چقدر قابلیت دارد.

در جریان سامری، سامری را نکشتند با اینکه فتنه‌ی عظیمی به پا کرد. او را منزوی کردند به جهت سیاسی، اما اینکه کشته نشد، یکی از جهاتی که آمده است این است که خیلی انسان بزرگوار و سفره‌داری بوده است. یا در روایات فرعون از این دید خیلی تمجید شده است که یک نجده و بزرگواری‌ای داشته است. درست که آدم متکبری بوده است اما بزرگوار هم بوده است. مثل بعضی از سلاطینی که یک مایه‌هایی از خوبی داشتند.

۲-۴-۶- برگشت به دین با برگشت به فطرت

این بحث‌های فطری خیلی مهم است. لذا اگر کسی می‌خواهد بچرخد به سمت دین، بچرخد به سمت فطرتش. شرایع را از این زاویه نگاه کند که بهترین حافظ است برای فطرتش و فطرتش را ارتقاء می‌دهد. آن وقت شما اگر خواستید کسی را مسلمان کنید، اول او را متدین کنید. برای همین است که اینطور می‌فرماید: (۳۰ روم) ...ذَلِكِ الْدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. الان ما دیگر جزو اکثریت نیستیم. یعنی اکثریت این بحث و این زاویه‌ی دید را ندارند به «دین». این که مایه‌ی اصلی «دین»، «فطرت» است؛ اگر برگشتی به فطرت، برگشتی به دین..

۷. قبلاً گفتیم که صورت ظاهری نماز روی تکلم وجودی پیغمبر با خدا بوجود آمده است. یک نوع پرستش پیغمبر است. انشاء رسول‌الله است. انشاء به معنای اختراع نیست، به این معناست پیغمبر در این پرستش در وضعیتی قرار گرفته است که یک حرکاتی از او بروز کرده است و یک تکلماتی. یک جایی قرار شده است که خدا را ناز دهد گفته الحمدلله رب العالمین. یک جا عظمت حق را دیده است آمده پایین بعد به او گفته‌اند سرت را بالا بیا. باز عظمت آنچنانی دیده است و به خاک افتاده. بعد از دل این نماز درآمده است.

یا حتی حال بکاء. یهودی‌ها یک حالت ندبه‌ای دارند. خیلی لازم است که گریه کنند. برای همین است که به آنها پیاز می‌دهند تا گریه کنند. بروید صد هزار مرتبه خدا را شکر بکنید که ما برای گریه کردن احتیاج به پیاز نداریم. یک حسین بگویند دل ما می‌رود. این یکی از نقاط برجسته‌ی شیعه است به اهل سنت. اهل سنت نمی‌توانند به شدت گریه کنند. گریه‌شان نمی‌گیرند. حتی کسانی که مستبصرند و مسلمان می‌شوند، با مقوله‌ی گریه رابطه برقرار نمی‌کنند. با اینکه روایات زیادی از پیامبر راجع به کثرت بکاء من خوف‌الله داریم. ما زمینه‌ی گریه کردن را داریم. با خواندن روضه همه گریه می‌کنند. و این جزو ویژگی برتر شیعه است. اهل سنت دوست دارند گریه کنند اما نمی‌توانند و زمینه‌اش را ندارند به خاطر همین هم عباداتشان بی‌بکاء است.

[حدود دقیقه‌ی ۷۵] (۴۳ روم) فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ... پس روی خود را به سوی دین قیّم کن. که دین قیّم را بیان فرمود. ... مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ. قبل از اینکه بمیرید و هیچ بازگشتی به سمت دنیا نداشته باشید.

۲-۵- تتمه

حالا آن موقع در آیه‌ی ۶۲ سوره‌ی بقره بیشتر توضیح خواهیم داد که بحث صراط مستقیم چیست و ارتباطش با دین و شریعت چگونه است. «دین» همان «اسلام» است و شرایع هم به آن «اسلام» وصل است. آنچه که نباید انجام شود تفرقه در «دین» است نه اختلاف در «شرایع». اختلاف در «شرایع» مهم نیست. بلکه مهم این است که در «دین» اختلاف نشود. وگرنه شرایع مختلف، اختلاف احزاب و ... هست منتها باید به تنه و بدنه‌ی اصلی وصل باشد. آنجاست که در بحث «صراط مستقیم» که یک کلیدواژه است، اگر بخواهید همان بحث را تحلیل اجتماعی بکنید، می‌شود بحث «ولایت». برای همین است که «صراط» یکی است و «ولی» یکی است. و اساساً در قرآن این بحث‌ها به هم گره خورده است.

اگر کسی بخواهد به لحاظ اجتماعی بدترین کار را بکند، جلوی همین عنصر باید بایستد؛ یعنی تفرقه را در عنصر «ولایت» ایجاد کند به این ترتیب که راهش را از راه ولایت جدا بکند. اصلاً ممکن است ضدولایت هم نباشد، فقط کافی است که جدا بکند.

۳- یک لقمه بحث سیاسی

[حدود دقیقه‌ی ۷۸] اتفاقاتی که جدید افتاده است، این است که این شیخ محترم (روحانی) راهش را از آقا جدا می‌کند، به بدترین شیوه و سخت‌ترین مدل فهم. یک موقعی می‌گفتند که چرا از احمدی‌نژاد در فتنه‌ی ۸۸ دفاع کردید؟ گفتم چون او آدمی است که اگر بخواهد جلوی آقا بایستد، طوری عمل می‌کند که همه می‌فهمند. و آنجایی هم که راهش را جدا کرد، همه متوجه شدند. فتنه‌ی این شخص از او بدتر است. او راهش را جدا می‌کند با الفاظی چون مقام معظم رهبری صلوات الله علیه و علی آله و کسی هم نمی‌فهمد.

در جریان ۸۸، خیلی‌ها غصه می‌خوردند برای نظام. می‌نشستند پای تلویزیون و حتی گریه می‌کردند و دعا می‌کردند که خدا نظام را حفظ کند. یک عده هم دست به قبضه‌ی شمشیر وسط میدان سخن بودند یا کف خیابان بودند. این دو با هم فرق دارند. کسی که وسط میدان و کف خیابان است و فتنه را جمع می‌کند، آبرو می‌گذارد، متفاوت است.

فرمانده اگر در هر خط و نقطه‌ای ایستاد، سرباز نباید عقب‌تر از او بایستد، بلکه سرباز باید برود جلوتر و شمشیر بزند و بجنگد. وقتی آقا در یک نقطه‌ای می‌ایستد، سرباز جلوتر از او باید بایستد. در این موضوع (مذاکرات هسته‌ای) موضع حضرت آقا شفاف است.

اینکه کبری با شخصی مذاکره می‌کند، به خاطر گل روی او نیست، به خاطر گل روی قاسم سلیمانی است. این حرفی است که بارها و بارها آقا به نوعی گفته است که به خاطر جبهه‌ی مقاومت ماست که این اتفاقات می‌افتد. حالا او خون

شهادای مدافع حرم و شهدای هسته ای را گرفته است در دست و به ثمن بخش معامله می کند. نه دیگر آرمان گذاشته و نه کارآمدی.

اتفاقاتی که در جریان ۸۸ افتاد افتاد، در زمان پیغمبر هم همین اتفاقات می افتاده است. تاریخ تکرار می شود. نامه‌ی مسلم این بود که اینها «قلوبهم معکم» اند، تو را دوست دارند اما «سیوفهم علیکم» اند. در جریان صدیقه‌ی طاهره نشستند، که او، ام الائمه، عصمه‌الله الکبری برود تک به تک در بزند. این خیلی کار سنگینی بود. بگویند مگر شما در غدیر بیعت نکرده بودید. این خیلی زور دارد که یک کسی در ایشل حضرت صدیقه‌ی طاهره، اینطوری بیاید در میدان و یک عده انسان بزدل وارد میدان نشوند چون صرفاً دوست دارند این اتفاق بیفتد. شک نکنید که فتنه‌ی این شیخ، از آن فتنه‌ها سنگین‌تر است و بدتر هم معامله می شود. راه هم به شیوه‌ی ظریفی جدا می شود ولی چون اسم مقام معظم رهبری وسط هست به آن دقت نمی شود. سر هر موضوعی آقا خط مخالفت خودش را عمومی اعلام می کند.

این شیخ را از این منصب پایین کشیدن جزو وظایف است الان. هرکس دگری می خواهد قرار بگیرد، بگیرد. فقط مردم نشان دهند که اینقدر گلابی پنبه نیستند که بعد از اینکه با آرمان‌ها بازی شود و اینطور در دنیا خفیف شویم، باز به او رأی دهند.

اینکه می بینید هر روز در دنیا، یک دزدی به بیت‌المال ما تعرض می کند و اینها فقط محکوم می کنند و از راه حقوقی می خواهند حل کنند، به این دلیل است که دیوارها کوتاه شده است. چرا دزد می زند؟ به خاطر اینکه دیوارها کوتاه است، اینقدر اینها پالس‌های ضعف و ذلت داده‌اند به دشمن. به فرموده‌ی آقا هر موقع شما پالس ضعف را به دشمن بدهید، دشمن را به مقابله تحریک می کنید.

اینها نماز و روزه می خوانند، ممکن است پاک دست باشند اما راهشان جداست. اگر مردم بتوانند این را نشان دهند که فهمیدند و این شیخ را بکشند پایین، این مهم است. بگویند که ما با این گفتمان‌ها نیستیم. اینها حساب‌هایی کردند برای دوره‌هایی. یک هویی می بینید دوباره نشستیم سر جریان سقیفه. حالا باید یک حضرت زهراهایی بروند و در به در و بی نتیجه. یعنی یک موقع کار به جایی رسیده است که اقدام حضرت زهرا (س) بی نتیجه است. یک قیام‌هایی درست شود بعدها با سیزده‌هزار نفر به نام قیام توابین و بی نتیجه؛ که اگر نصف آن را می آوردند کربلا نتیجه می گرفتند. ما الان در همچین وضعیتی هستیم. مراقبت از ولی و منویات ولی هم، همین چیزهاست. وگرنه نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان.

بحث هم یک بحث سیاسی نیست، اینها بحث‌های اعتقادی ماست. کسی که راهش را از راه ولی جدا کند هیچ چیزی از ماجرای اصلی انقلاب نمی ماند و هرکس فیتله‌ی ولایت را پایین بکشد و حتی ادبیات‌هایی به کار ببرد که گستاخانه و زننده است، ادبیات‌هایی که روی این حریم، حریم‌ها را باقی نگذارد، اینها خطرناک است. بالاخره عنوان آتش‌زدن برجام را چه کسی جز آقا مطرح کرده بود که یک علیه ما علیه بگویند که مگر کنار منقل نشستند. امت حزب الله بنشینند و ببیند یک کسی همین‌طور گستاخانه صحبت می کند و راهش را جدا می کند و همین‌طور هم می گویند مقام معظم رهبری و لایه به لایه شمشیر می زند و جلو می آید؟! حواسمان را جمع بکنیم.

صلوات!